



اعمال مستحبی را فرض بدانید، تا اعمال واجب فوت نشود!

اولیاء خدا می‌گویند: اگر فقط واجبات را برای خودم فرض کنم، شاید نعوذبالله به جایی برسم که همان واجب را هم ترک کنم. ولی اگر عمل مستحبی را برای خودم فرض بگیرم، حداقل واجب را انجام می‌دهم.

اولیاء خدا می‌گویند: اگر فقط واجبات را برای خودم فرض کنم، شاید نعوذبالله به جایی برسم که همان واجب را هم ترک کنم. ولی اگر عمل مستحبی را برای خودم فرض بگیرم، حداقل واجب را انجام می‌دهم.

به گزارش خبرگزاری مهر، سیصد و سی و نهمین جلسه درس اخلاق آیت الله قرهی در پی می‌آید؛

تا انسان، در فکر و ذکر پروردگار عالم نباشد، دنیا و مافیها حتماً جلوه دارد. وقتی دنیا و مافیهایش برای انسان، جلوه کرد؛ طبعاً دیگر اصلاً از حقایق چیزی نمی‌فهمد؛ چون تمام وجودش، دنیا می‌شود. این‌جاست که دائم خطورات نفسانی و شیطانی برای او هست. یعنی این‌طور نیست که بگوییم: یک لحظه می‌شود، بلکه دائم می‌شود. می‌خواهد، بلند می‌شود، فکر می‌کند، تمام فکر و ذکرش، دنیا می‌شود. لذا اعضاء و جوارحش هم در یاد دنیا هستند.

اما اگر بخواهد خطوراتش الهی شود، راهش فقط یک مورد است و آن، این که ذکرش، الهی شود. ذکر هم همان‌طور که بیان کردیم، فقط به لسان نیست. ذکر حتی به فکر هم نیست، بلکه ذکر به همه اعضاء و جوارح است. یعنی همه اعضاء و جوارحش باید ذکر الله گردد.

لذا روایت شریفه‌ای را در همین زمینه از حضرت باقر العلوم (ع) بیان کردیم که چقدر زیبا بیان فرمودند: «وَذَكَرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ وَ ذَكَرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَتَاءُ وَ ذَكَرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ وَ ذَكَرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصِّقَاةُ وَ ذَكَرُ الْعَقْلِ التَّعْظِيمُ وَ الْحَيَاءُ وَ ذَكَرُ الْمَعْرِفَةِ التَّسْلِيمُ وَ الرِّضَا وَ ذَكَرُ السِّرِّ الرُّؤْيَةُ وَ الْإِلْقَاءُ»

«وَذَكَرُ اللِّسَانِ الْحَمْدُ وَ الثَّنَاءُ»، بیان کردیم: حمد که ذکر لسان است، باید طوری باشد که از اعضاء و جوارح به لسان جاری شود.

«وَذَكَرُ النَّفْسِ الْجُهْدُ وَ الْعَتَاءُ»، ذکر نفس هم جهد و تلاش و مجاهدت است. اصلاً جهاد اکبر برای همین است، انسان باید دائم جهاد کند. مورد بعدی هم تحمل رنج است. بالاخره انسان در این راه مبارزه با نفس، گرفتار می‌شود و مشکلاتی برای او، پیش می‌آید، حتی گاهی خسته می‌شود؛ پس باید خیلی مواظب بود که رنج‌های این راه را تحمل کند.

مثلاً گاهی پیش می‌آید وسایل ازدواج برای جوانی تأمین نمی‌شود، فرمودند: در این حال، روزه بگیر. به هر حال باید چشمش را کنترل کند که آن هم در این جلواتی که امروزه وجود دارد، بسیار سخت است. امروز با قدیم فرق می‌کند، زنان و دختران مع‌الأسف با وضعیتی بدی در جامعه حضور دارند. گرچه مزده هم دادند و گفتند: اگر کسی توانست مبارزه کند (برای همین است که گفتند رنج و سختی دارد و اولش باید تحمل کنی)، آن‌وقت دریچه‌هایی برای او باز می‌شود که غوغاست. در همین دنیای مادی که نه تنها چیزی نمی‌بینند، بلکه دیدن اولیاء خدا (آن عرفایی که لب به سخن نمی‌گشودند، نه آن‌هایی که اهل دکان و بازار هستند) را هم انکار می‌کنند، آن‌ها هم چیزهایی را می‌بینند که دیگران نمی‌بینند و باورش‌شان بعضاً برای انسان غیرممکن است. البته کسانی که نمی‌بینند؛ چون خودشان نرسیدند، از طرفی هم حق دارند که باور نکنند.

خوف و رجای حقیقی چیست؟

بعد فرمودند: «وَذَكَرُ الرُّوحِ الْخَوْفُ وَ الرَّجَاءُ»، بیان کردیم: خوف حقیقی این است که از خدا دور شود. البته آن خوف هم هست که انسان بترسد به عذاب دچار شود. اما حقیقتش عندالاولیاء این است که انسان، از ذوالجلال و الاکرام دور شود. لذا اولیاء خدا دائم این دو حالت خوف و رجاء را دارند. یعنی از یک طرف می‌ترسند از این که نکند از مراحم ذوالجلال و الاکرام دور شوند و از یک طرف هم همیشه به لطف خدا (نه به عملشان) امید دارند. به عملشان، ولو صالح‌ترینش، هیچ موقع اعتماد ندارند.

وجود مقدس حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (صلوات الله و سلامه علیه) فرمودند: «لا عمل إلا بصدق و لا صدق إلا بتوکل و لا توکل إلا تفویض الأمر إلى الله تبارک و تعالی»، هیچ عملی نیست مگر درستش باشد و هیچ عمل درستی هم نیست، إلا به این که توکل به خدا کنیم؛ یعنی نگوئیم: این عمل من است. هیچ توکلی هم نیست إلا به این که انسان، امورش را به خدا بسپارد؛ یعنی کار خود را انجام بدهد و مابقی را به دست پروردگار عالم بسپارد، «أَفْوَضُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بَصِيرٌ

پس اولیاء خدا این حال خوفی و رجائی را که دارند، دائمی است. یعنی یک لحظه هم به عملشان، دل نمی‌بندند و امید به خدا دارند. اعمال را حسب وظیفه انجام می‌دهند، اما آن‌ها را به پروردگار عالم می‌سپارند و به لطف خدا امید دارند، حتی یک لحظه هم نمی‌گویند: این عمل من ...

لذا این که می‌گویند: «صَحَّتْ عمل دست ماست و قبولی عمل، دست پروردگار عالم است»؛ عندالاولیاء یعنی امید من فقط به خداست. امیدم این است که پروردگار عالم مرحمت کند، من هیچی ندارم. اگر پروردگار عالم مرحمت فرمود و لطف کرد، تمام است و این‌طور نیست که من تصوّر کنم به خاطر عملم بوده؛ من مأمور به تکلیف و صَحَّتْ عمل هستم. تا آن‌جایی که بتوانم، سعی می‌کنم صحیح انجام بدهم که تازه خیلی‌ها را هم معلوم نیست صحیح انجام بدهم، اما باید سعی کنیم که عملمان را صحیح انجام دهیم که این، صَحَّتْ عمل است. پس صَحَّتْ عمل تا آن‌جایی که می‌توانیم، دست خودمان است. اما رجاء یعنی این که باور کنم دیگر همه چیز دست خداست، امید دارم او قبول کند.

اما آن کسی که می‌گوید: حالا من که این عمل را انجام دادم، مگر می‌شود که خدا قبول نکند؟! این «مگر می‌شود»، اگر از این باب باشد که خدا، ارحم الراحمین است، بله؛ اما اگر منظورش این است که بالاخره من نسبت به کسی که یک رکعت هم نماز نخوانده، اعمالی انجام دادم. باید به چنین کسی گفت: از مکجا معلوم آن نمازی که خواندیم، قبول باشد؟! قبول شدن باید باید امضاء شود.

پس معلوم می‌شود امید - که اولیاء به پروردگار عالم امید دارند - عندالله تبارک و تعالی، این است که انسان، از صالح‌ترین عمل خود هم دل بکند. خودش که نباید بگوید، اما اگر دیگران هم بگویند: این، عمل تو صالح است؛ بگوید: معلوم نیست، خدا می‌داند.

حتی اگر خودش هم احساس می‌کند که این عمل را با خلوص نیت انجام داد و یک لحظه هم کسی در آن نیست و فقط خدا را دیده است، برای خدا حرف زده، برای خدا داد زده، برای خدا سکوت کرده، برای خدا انفاق کرده، برای خدا جهاد کرده، حتی برای خدا جهاد با نفس کرده و ...، اما همان موقع هم نباید دل ببندد. رجاء یعنی همین که امید داشته باشم که پروردگار عالم عملم را بپذیرد. او هم دیگر خودش بلد است، مضاعف می‌کند، چندین برابر می‌کند و ... پس من نباید دل ببندم، او، اکرم الاکرمین است. وقتی ذوالجلال و الاکرام، اکرم الاکرمین است؛ طبعاً دیگر کسی نباید نگاه به عمل خودش داشته باشد. مگر عمل ما در مقابل کرامت ذوالجلال و الاکرام، چقدر ارزش دارد؟! لذا وقتی دل به کرامت او بستی؛ او هم عیار این را بالا می‌برد.

کدام افراد حتی اگر نزد حکیم هم بروند، از حکمت، نفعی نمی‌برند؟

اما در ادامه فرمودند: «وَ ذِکْرُ الْقَلْبِ الصِّدْقُ وَ الصَّقَاءُ». در جلسه گذشته بیان کردیم: برای ورود قلب به صدق و صفا، هیچ راهی نیست، مگر این که انسان، هر چه را غیر خداست، بر خود حرام کند. یعنی از این‌جا به بعد تازه کار شروع می‌شود. وقتی قلب، حرم الهی است؛ جز خدا هم هیچ چیزی نباید در آن باشد و باید همه چیز را از این قلب بیرون بریزد.

آن کسی که این قلب را از شهوات خالی نکند، به ملکوت راه نمی‌یابد که بیان کردیم: پیامبر(ص) فرمودند: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ قَلْبٍ غُرْبَىٰ بِالشَّهَوَاتِ أَنْ يَجُولَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ» بر آن دلی که به شهوات، خو گرفته است؛ حرام است که در ملکوت آسمان‌ها گردش کند.

معلوم می‌شود که وقتی قلب، حرم الله شد، اولین کاری که می‌کند، این است: انسان را از مادیات می‌کند و به سمت ملکوت می‌برد. لذا فرمود: اگر قلبی با شهوات آرام شده باشد، نمی‌تواند.

کما این که بیان کردیم، مولی‌الموالی، امیرالمؤمنین، اسدالله الغالب، علی بن ابی‌طالب(ع) فرمودند: «حَرَامٌ عَلَى كُلِّ عَقْلٍ مَعْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ» بهره‌مندی از حکمت - که توضیح دادیم فوق علم است - بر هر قلبی که مریض و گرفتار شهوت شده باشد، حرام است. چنین کسی قادر نیست که دیگر حکمت به دست آورد، ولو به این که برود عرفان هم بخواند! با الفاظ نمی‌شود کاری کرد، قلب مهم است. حتی برود حکمت هم بخواند، تا قلبش به حکمت آشنا نشود، افکارش هم حکمتی و افکار حکیمان الهی نخواهد شد. چه زمانی این‌طور می‌شود؟ آن موقعی که قلب انسان به شهوات گرفتار نباشد. اگر به شهوات گرفتار شد، معلوم است که نمی‌تواند. حتی عندالحکیم هم برود هیچ چیزی عایدش نمی‌شود.

فرمودند: «هَٰذَا مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ»، نفرمودند: «هَٰذَا مَنْ لَيْسَ لَهُ عَالَمٌ يُرْشِدُهُ»، اما وقتی دنیا و مافیها درون این قلب

باشد، ولو عندالحکیم هم برود، فایده‌ای برای او نخواهد داشت. البته حکیم، فیض می‌رساند و این، قاعده است، اما باید ظرف وجودی من و تو هم قابلیت این دریافت حکمت را داشته باشد. اگر این قابلیت را نداشته باشد، محال است و اصلاً نمی‌تواند ورود پیدا کند.

دیگر بالاتر از پیامبر عظیم‌الشأن (صلی الله علیه و آله و سلم)، آن شمس نبوت! مگر کنار ایشان نبودند؟! از حکمت نبوی، نعوذبالله چیزی کاسته شده است؟! پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، حکیم مطلق و طبیب دوار است، اما چرا برخی کنار پیامبر نه تنها بهره‌ای نبردند، بلکه برعکس هم شد، طوری که سقیفه را درست کردند و انحرافی به وجود آوردند که تا به حال هم موجود است. چرا؟ وقتی امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: هر قلبی به شهوات گرفتار شد، حرام است که از حکمت بهره ببرد، همین است.

همان‌طور هم که بیان شد، شهوت، فقط شهوت جنسی نیست، بلکه شهوت قدرت، عنوان، ریاست و ... هم داریم. لذا برخی از بزرگان در این زمینه‌ها خیلی احتیاط می‌کردند. آیت‌الله انصاری قمی که از منبری‌های بزرگ بود و در زمان آیت‌الله بروجردی در محضر ایشان منبر می‌رفت، بسیار متبخر و حدیث‌شناس قوی و ملا بود. گاهی یک ساعت و نیم، دو ساعت منبر می‌رفت، اما مباحثش، پر از مطلب بود و خسته‌کننده هم نبود.

ایشان یک موقعی به آقا گفته بود: آقا! من دیگر نمی‌خواهم منبر بروم. آقا فرموده بودند: چطور؟! گفته بود: آقا! می‌ترسم. آقا پرسیده بودند: چرا؟! گفته بود: آقا! آرام آرام احساس می‌کند که نکند شهوت سخن دارم! - مردان خدا این قدر مراقب هستند - آقا فرموده بودند: هر موقعی که چنین احساسی کردی، به خودت بگو: دیگر منبر نمی‌روم. اما از آن طرف، بلافاصله بگو: بروجردی امر کرده بروم، پس برو. یعنی وقتی گفتی: نمی‌خواهم بروم، بعد شهوت را کوییدی، اما از آن طرف هم به عنوان امر برو.

لذا مولی‌الموالی (ع) هم شهوت نفرمود، بلکه فرمود: شهوات! پس شهوت انواع مختلفی دارد و وقتی هم بیاید، قلب را در غل و زنجیر می‌اندازد. پس وقتی انسان گرفتار شود، از حکیم چیزی برداشت نمی‌کند. لذا حضرت فرمودند: «حَرَامٌ عَلٰی كُلِّ عَقْلٍ مَعْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ». لذا قلبی که به شهوت، اسیر شد، از حکمت نفعی نمی‌برد، ولو پیش حکیم برود؛ چون برایش حرام می‌شود. لذا گاهی هم که متوجه نمی‌شوند، حکمت اولیاء خدا را به سخره می‌گیرند.

وقتی ما از قم می‌آمدیم و به محضر آن کنز خفی‌الهی، آیت‌الله مولوی قندهاریمی‌رفتیم، عده‌ای از دوستان ما شنیده بودند و یک مرتبه گفتند: می‌شود ما هم با شما بیاییم؟ من هم بدون این که به آقا بگویم، آن‌ها را به محضرشان بردم. خدمت آقا رفتیم، سلام و علیکی کردند، اما آقا هیچ چیزی نگفتند. گفتند: آقا! یک نصیحتی کنید. آقا هم با همان لهجه خودشان فرمودند: بهترین نصیحت همین است که گناه نکنید، عملتان را هم انجام دهید و فکرتان را درست کنید. بعد هم سرشان را پایین گرفتند. یک جای هم خوردیم و دیدیم آقا هیچ نمی‌گویند. تا گفتند: آقا! اجازه می‌دهید برویم. سریع فرمودند: بله، بروید.

وقتی برگشتیم، من خیلی ناراحت شدم که چرا برخورد ایشان این‌گونه بود. آن‌ها با آب و تاب از قم آمده بودند آقا را ببینند، اما آقا این‌طور برخورد کردند. بعد از مدتی این‌ها من را در قم دیدند و یکی از آن‌ها گفت: ببین ما آن روز نگفتیم، اما برای این که غیبت نشود، به تو می‌گوییم. ما گفتیم: قرهی، بیکار است، از این‌جا بلند می‌شود برود یک افغانی را ببیند!

این‌جا بود که فهمیدم قضیه چه بوده. چون وقتی هم که خدمت آقا رفتم، بدون این که خودم چیزی بگویم، فرمودند: شما برای چه این‌ها را می‌آورید؟! بعضی‌ها ما را قبول ندارند. بعد هم فرمودند: آقا! زمینه می‌خواهد، اجبار نیست.

لذا گاهی انسان عندالحکیم می‌رود، اما چیزی هم عایدش نمی‌شود. امیرالمؤمنین می‌فرماید: نفع بردن از حکمت بر قلبی که مریض است و گرفتار شهوات شده، حرام است. این یک مطلب بسیار مهم است.

شیفته شهوات شدن و دوری همیشگی از ورع!

یا باز پیامبر اکرم، محمد مصطفی (ص) فرمودند: «حَرَامٌ عَلٰی كُلِّ قَلْبٍ مُّتَوَلِّهِ بِالشَّهَوَاتِ أَنْ يَسْكُنَهُ الْوَرَعُ»، بر هر دلی که شیفته‌ی شهوات شود و از شهوات، خوشش بیاید؛ حرام است که پارسایی و ورع در او، سکنی گزیند.

شاید یک معنی «مُتَوَلِّهِ بِالشَّهَوَاتِ» این است که یک موقعی انسان نمی‌تواند و دستش به شهوات نمی‌رسد، اما دوست دارد. دستش به آن مال‌های آن‌چنانی نمی‌رسد که اختلاس کند، اما بدش هم نمی‌آید که اگر یک زمانی، امکانش بود، چنین کاری انجام دهد. الآن به تعبیر عامیانه دستش به گوشت نمی‌رسد و می‌گوید: بو می‌دهد، اما اگر نعوذبالله به آن‌جا رسید، گرفتار،

بیچاره و بدبخت می‌شود که خدا نیاورد. لذا دعا کنید اگر بناست یک مقام، پست، مدیریت، پول، کاسبی، تجارت و ... ما را دگرگون کند، خدا اصلاً آن را نیاورد.

من نمی‌خواهم سیاسی صحبت کنم، گرچه بارها عرض کردم: سیاست ما، عین دیانت ماست، اما بعضی‌ها در خاطرات خودشان هم هست که نوشتند: بعضی‌ها اگر پیروز نشوند، می‌گویند: تقلب شده و این‌ها اشتباه می‌کنند، ولی حالا خودشان این‌طوری شدند. چرا؟ برای این که مژه ریاست زیر زانشان رفته و دلشان می‌خواهد همیشه رئیس باشند. این همیشه رئیس بودن، این شهوت ریاست هم انسان را گرفتار می‌کند.

خدا حاج آقا فلسفی را رحمت کند، یک موقعی در جمع آقایان روحانی بودند، گفتند: شاید پیش بیاید که شما بخواهی به حج بروی که یک ماه و اندی هم طول می‌کشد، حالا باید یک روحانی به جای خودت در مسجد بگذاری که تا تو برمی‌گردی، امور مسجد و نماز را انجام دهد. اما می‌ترسی که بیایی بینی جایت را گرفته است. برای همین یک مکلا را می‌گذاری و عبایی روی دوشش می‌اندازی و می‌گویی: شما نماز را بخوان.

ایشان فرمودند: به این، اگر نعوذبالله چیزهای دیگر پشت آن نباشد، شهوت محراب می‌گویند که انسان را گرفتار می‌کند.

پس شهوت همه جوره هست و کسی که به آن، گرفتار شد، دیگر ورع در قلبش نیست و نمی‌تواند حکمت پیدا کند، حتی اگر کنار حکیم هم برود، حکمت گیرش نمی‌آید.

حالا چرا قلب این‌طور می‌شود؟ دلیل آن، این است: یک گناه که شروع شد، دیگر یکی، دو تا می‌شود و ... تا این که قلب انسان، قسی می‌شود. اولیاء خدا و عرفای عظیم‌الشان هم فرمودند: علت العلل آن، این است که دیگر قلب انسان، شهوات را دوست دارد و شیفته شهوات است، ولو که الآن نمی‌تواند، اما شیفته آن هست و این، گرفتاری است و هیچ کس هم نمی‌داند إلا خودمان. فقط خودمان می‌دانیم چه خبر است.

پس بینی و بین الله با خودمان خلوت کنیم، ببینیم چه خبر است. هیچ کسی هم نمی‌تواند به کسی نعوذبالله تهمت بزند «اجْتَبُوا كَثِيراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ»، چون این ظنّ و گمان‌ها، خودش اثم است. تو چه می‌دانی که می‌گویی فلانی این‌چنین است. اما خومان که خودمان را می‌شناسیم، ببینیم آیا واقعاً وظیفه و تکلیف است که داریم انجام می‌دهیم یا ...

من این مطلب را قبل از انتخابات ۹۲ هم بیان کردم که محضر آیت‌الله العظمی بهاء‌الدینی بودیم، یک آقای آمد که می‌خواست نماینده بشود. ایشان گفت: من می‌خواهم یک نکته خصوصی محضر مبارکتان بیان کنم. آقا می‌دانست چی می‌خواهد بگوید، فرمودند: بگویید، این‌ها غریبه نیستند. لذا آن بنده خدا هم دیگر مجبور شد که بگوید. گفت: به من گفتن برای نمایندگی مجلس بروم، خواستم که شما ... آقا به سرعت فرمودند: چه کسی به شما گفته است؟ ظاهراً گفت: بعضی از آقایان گفتند. آقا فرمودند: اشتباه کردند! شما نمی‌خواهد بروی، به درد شما نمی‌خورد. خیلی به آن شخص برخورد، اما به روی خودش نیاورد، یک چائی هم خورد و دست آقا را بوسید و رفت.

ما تعجب کردیم که حالا چرا آقا جلوی ما این‌طور برخورد کرد. اما وقتی آن شخص رفت، آقا فرمودند: این آقا همه کارهایش را کرده است، فقط آمده بود از ما تأییدیه بگیرد، الآن هم سراغ یک آقای دیگر می‌رود، ایشان هم به او تأییدیه می‌دهند و بعد هم نماینده می‌شود، اما بدبخت می‌شود، من خواستم بدبخت نشود.

همین‌طور هم شد، او رفت و از آیت‌الله العظمی مشکینی تأییدیه گرفت و نماینده هم شد و بعد هم اتفاقاً آن‌طرفی شد و اوضاعی برایش پیش آمد و با این که در این لباس مقدّس هم بود، گرفتار شد.

لذا ما که بینی و بین الله می‌دانیم چه کاره‌ایم و به چه قصدی، اعمال را انجام می‌دهیم؛ پس خودمان هم باید مراقب افتادن در دام شهوات باشیم. درست است که اولیاء خدا هم می‌فهمند و بعضاً هم از باب تذکار برای خود آن‌طرف و حتی کسانی که در آن مجلس نشسته‌اند، می‌گویند، اما انسان هم بین خودش و خدای خودش مطمئناً می‌داند که چنین مطالبی را دوست دارد و شیفته‌شان هست و یا فقط از باب تکلیف و وظیفه است.

مراد از تبیین «مُتَوَلِّهِ الشَّهَوَاتِ»، همین است. یعنی شاید یک موقعی دلش می‌خواهد و دوست دارد، اما گیرش نمی‌آید. مثلاً ریاست گیرش نمی‌آید، اما دلش می‌خواهد. نعوذبالله بستر حرام می‌خواهد، اما گیرش نمی‌آید و ... لذا می‌فرمایند: چنین کسی، دیگر ورع و پارسائی در قلبش، جا نمی‌گیرد. ورع، مال آن کسی است که از شهوات دوری گزیند.

اعمال مستحبی را فرض بدانید، تا نعوذ بالله اعمال واجب فوت نشود!

پس یادمان نرود، مباحثمان سلسله وار بود، گفتیم: خطورات، همان یاد دائمی است و باید اعضاء و جوارح هم یاد پروردگار عالم بشوند، ذکر قلب هم این است که انسان شهوات را دور خودش قرار ندهد و آرام باشد و لا ملکوت را نمی بیند، «حَرَامٌ عَلٰی كُلِّ قَلْبٍ عُرِّيَ بِالشَّهَوَاتِ أَنْ يَجُولَ فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ». لذا قلب، طریق رسیدن به وصال است. بعد هم که فرمودند: «حَرَامٌ عَلٰی كُلِّ قَلْبٍ مَّتَوَلَّهِ بِالشَّهَوَاتِ أَنْ يَسْكُنَهُ الْوَرَعُ».

لذا یکی از نکات مهم در این راه، این است که انسان، گناه کوچک را بزرگ بداند که عند الاولیاء این گونه است. البته درست است که ما هم گناهان صغیره داریم و هم گناهان کبیره و کسی این را منکر نمی شود، اما آن کسی که می خواهد عبدالله و بنده پروردگار عالم بشود، گناه کوچک را هم برای خودش به عنوان یک گناه کبیره می بیند.

اما اگر کسی بگوید: این گناه، گناه صغیره است، این که حالا چیزی نیست و ...، نعوذ بالله به همان می رسد که چیزی هست و یک روزی خواسته یا ناخواسته به آن گناه کبیره هم مبتلا می شود. برای همین است که عرفای عظیم الشان می گویند: ما مکروه انجام نمی دهیم؛ چون اگر مکروه را انجام دادیم و گرفتار مکروه شدیم، شاید نعوذ بالله یک روز گرفتار حرام هم بشویم.

گرچه این مطلب را هم در روایت داریم که امیرالمؤمنین (ع) بیان می فرمایند: اگر دیدید در آخر الزمان بعضی ها به مستحبات می رسند، شما به واجبات برسید، اگر دیدید از مکروهات دور می شوند، شما از حرام دور بشوید. اما این، مال یک عده خاص است. اما اولیاء خدا می گویند: اگر فقط واجبات را برای خودم فرض کنم، شاید نعوذ بالله به جایی برسم که همان واجب را هم ترک کنم. ولی اگر عمل مستحبی را برای خودم فرض بگیرم، حداقل واجب را انجام می دهم.

مثلاً همین که عرض کردم با آقا جان صحبت کنید و یا این که یاد آقا جان باشید و هر ساعت، حداقل یک دعای سلامتی برای ایشان بخوانید. وقتی کسی این را برای خودش فرض می کند که از اینجا به بعد حتماً باید انجام بدهم، لذا اگر ساعتی یادش رفت، همان طور که گفتم، قضایش را به جا می آورد. اما مگر عمل مستحبی هم قضا دارد؟! بله، وقتی کسی این طور برای خودش فرض کند، معلوم است که عمل واجب را هم انجام می دهد.

لذا روایتی که حضرت فرمودند، در مورد کسانی است که شیطان، آن ها را به عمل مستحبی فریب داده، لذا می بینی عمل مستحبی را انجام می دهند، اما اذان که می شود، نمازشان را نمی خوانند. مثلاً تا ۱۲ الی ۱ نصف شب هم باشد، عمل مستحبی سینه زنی را دارند، اما نعوذ بالله نماز صبحشان قضا می شود. این، همان فریب شیطان و از وساوس اوست که یک راه برای رهایی از آن، همین ذکر «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین...» است که به پروردگار عالم که سمیع است و می شنود، پناه ببریم؛ چون جنگ نرم است و آن قدر نرم می آید که ما نمی شنویم، اما او که سمیع است، می شنود و او که علیم است، آگاه است، ولی ما جاهلیم و نمی فهمیم. لذا همزات، همان جنگ نرم شیطان است که برای هر کس هم یک طور می آید.

لذا فرمودند: ۱۰ مرتبه قبل از طلوع آفتاب و ۱۰ مرتبه قبل از غروب آفتاب ذکر «اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین...» را بگویید. بعضی از اولیاء هم فرمودند: غیر از آن، ۱۰۰ مرتبه هم در طی روز بخوانید که خودتان را بیمه کنید. دائم هم به یاد داشته باشید که امکان دارد شیطان من را فریب بدهد. مثلاً عمل مستحبی را انجام می دهم، یا حسین می گویم، اشک هم می ریزم، اما نمازم هم قضا می شود! شیطان هم می گوید: اتفاقاً خوب است؛ چون ابی عبدالله در روز عاشورا، درست در بحبوحه جنگ نماز خواند. در حالی که یک ساعت دیگر هم به شهادت می رسید و به لقاء پروردگار عالم نائل می شد. اصل نماز هم که معصوم است. در نمازم خم ابروی تو بر یاد آمد. اصلاً خودشان هستند دیگر. بعد حضرت حاضر است چند نفر نگاهیانی بدهند تا یک عده دیگر نماز بخوانند. اصلاً این چند نفری هم که از سپاه ایشان ایستادند و نماز خواندند، بهتر نبود می رفتند و چند نفر را می کشتند؟! گاهی بعضی از این حساب و کتاب های دنیوی هم می کنند که حالا وسط جنگ چه موقع نماز خواندن است؟! اما اتفاقاً حضرت می خواهد بگوید که همه جنگ ما برای نماز است و لا امام که عبدالله امام هست، منتها مردم باید امت شوند، تا امام، خانه نشین نشود و به قتلگاه برده نشود. امام می خواهد بگوید که اگر من حاکم هم شوم، همین نماز را اقامه می کنم، «الذین إن مکناهم فی الأرض أقاموا الصلاة...» لذا باید مراقب باشیم که شیطان از این طریق ما را فریب ندهد که دیگر تمام است.

لذا مولی الموالی (ع) می فرماید: «مَا قَسَتْ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكثَرَةِ الذُّنُوبِ»، اصلاً این قسی شدن قلوب باعث می شود که دیگر حکمت را متوجه نمی شود، پیش حکیم می رود، بعد برمی گردد و می گوید: تو بیکاری از قم به مشهد رفتی که یک افغانی را ببینی! چرا؟ وقتی کثرت ذنوب شد، دیگر قلب قسی می شود و قلب قسی حکمت را نمی فهمد.

البته این هم که فرمودند: کثرت ذنوب، نه این که تصور شود حتماً باید کاری صورت گیرد، همین هم که شخصی تصور کند کسی

شده، سقوط خواهد کرد. همان کد اساسی که بارها بیان کردم: هر کس ولو به لحظه ای تصوّر کند کسی شده است، همان لحظه، لحظه سقوط اوست. مثلاً تصوّر کند من که دیگر خودم عالمم، خودم می‌دانم، خودم منبرش را می‌روم، حالا بروم پای منبر یکی دیگر بنشینم؟! عجباً، اُسفا، بدبختی را ببینید. پس همین که تصوّر کند من که دیگر خودم می‌دانم، همین گناه و همزات است.

گناه یک کسی که جوان است، ممکن است به شهوت باشد، یا یک کسی که یک مقدار جلو برود، ممکن است مال و منال باشد و یا غرّه برود به این که من این‌ها را بلام که این، شهوت و گناه است. پس گرفتار شهوت دانستن شدن هم گناه است. حالا گناه دیگری هم هست، مثل نستجیر بالله حسادت که در سواد است و در علم نیست، چون وقتی علم، نور است، نمی‌شود در آن، ظلمت باشد، ولی در سواد هست و فرد، گرفتار می‌شود.

اهمیت راستگویی و امانتداری، نسبت به نماز و روزه و حجّ و زیارت و عبادت شبانه!

لذا عزیز دلم اگر می‌خواهی عبد خدا شوی، بدان که باید خطورات را کنترل کنی و خطورات ربّانی و ملکی در مقابل خطورات نفسانی و شیطانی بیاید و حاکم شود. یعنی انسان دائم به ذکر خدا مشغول باشد، ذکر هم نه این که فقط به لسان باشد، بلکه به فکر، به اعضا و جوارحت، به روح، به نفست، به قلبت و ... نیز باشد. این‌ها را باقرالعلوم (ع) دارند توضیح می‌دهند و می‌فرمایند: بدان ذکر قلب، صدق و صفاست که اگر از آن، دور شوی، گرفتار خواهی شد. چرا؟

چون زمینه به سمت گناه رفت که دیگر تمام است و اصلاً نمی‌توانی کاری از پیش ببری. لذا یکی از مطالب و مصادیق جدّی صدق و صفا، این است که انسان هم راست بگوید و هم در آن کاری که دارد انجام می‌دهد، راست و پابرجا بماند، «فاستقم کما امرت»، امانت را ادا کند و ...

این که عرض کردم شیطان ما را گرفتار می‌کند، یکی از مطالبش را پیغمبر اکرم، محمد مصطفی (صلي الله عليه و آله و سلم) فرمودند، حضرت فرمودند: «لَا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْرَةِ الْحَجِّ وَ الْمَعْرُوفِ وَ طَنَطْنَتِهِمْ بِاللَّيْلِ انْظُرُوا إِلَى صِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ»، به این نگاه نکنید که یک کسی نماز و روزه‌اش زیاد است، مدام به مکه و زیارت می‌رود، صدای عبادت شبانه دارد و ...، بلکه به راستگویی و امانتداری او نگاه کنید.

آیت‌الله العظمی بهجت یک مرتبه این مطلب را کاملاً توضیح دادند و فرمودند: ببینید الآن وهابیت به ظاهر مدام نماز و قرآن می‌خواند، همین الان هم شبکه آن‌ها را ببینید، نشان می‌دهد که کنار روضه نبوی دارند قرآن و نماز می‌خوانند. اما اگر تمام دنیا را جنگ و خونریزی فراگیرد، اصلاً انگار نه انگار، کاری ندارند که جایی حقّی از مردم پایمال شود. مثل زمان امیرالمؤمنین که اصلاً کاری به این کارها نداشتند.

حالا ما هم بگوییم: اصلاً ما چه کار داریم که این انتخاب شود، یا آن، همه مال انقلاب هستند و ... مثل این می‌ماند که گفتند: همه صحابه رسول الله هستند، فرقی نمی‌کند امیرالمؤمنین باشد یا شخص دیگر، حالا او یک مقدار بهتر است. لذا این‌طور تصوّر کردند و امانت و ولایت را به دست صاحبش نسپردند و فقط نماز خواندند و روزه گرفتند و ... یا این که بعدها نیامدند ابی‌عبدالله را یاری کنند، اولش گفتند که می‌آییم، بعد گفتند: استغفرالله، ما اصلاً با دنیا کاری نداریم، ولی بعد از این که ابی‌عبدالله به شهادت رسیدند، تازه فهمیدند که چه اشتباهی کردند و نماز و روزه و حجّشان، فایده‌ای نداشته است.

نظام مهدوی، امانتی در دستان ماست، بدانیم این امانت را به چه کسانی می‌سپاریم

لذا این که مدام نماز بخواند و روزه بگیرند و عبادت شبانه داشته باشند، فایده‌ای ندارد. لذا باید به صِدْقِ الْحَدِيثِ و أَدَاءِ الْأَمَانَةِ توجه کرد. یکی از موارد صِدْقِ الْحَدِيثِ هم این است که وقتی گفت: من هستم، راست گفته باشد و واقعاً بایستد و امانت (این حکومت الهی) را به صاحبش بسپرد.

این برای ما هم هست، یک موقع ما فکر نکنیم که ما مسئولیتی نداریم. به فضل و کرم الهی دو روز دیگر انتخابات است و یک امانت عجیبی بر دوش من و شماست که باید چه کسانی را انتخاب کنیم که به مجلس بروند. آن‌ها هم باید امانت را رعایت کنند. پس اول ما امانتداریم و بعد آن‌ها امانتدار می‌شوند.

امانتداری ما چیست؟ اینکه چه کسی را برای نظام مهدوی و این انقلاب انتخاب می‌کنیم که حسب روایات شریفه بیان می‌کنند: مردم آن قیام می‌کنند و تا ظهور حضرت قائم حکومتشان ادامه خواهد داشت. لذا بحمدلله و المته این، مشخص شده و شک نداریم، بنده یقین صد در صد دارم که این نظام، نظام مهدوی است و اصلاً مؤسّس این نظام، خود حضرت حجّت (عج) است.

امام راحل عظیم الشان، نائب امام زمان بودند، کما اینکه الآن، امام المسلمین (مدّ ظله العالی) نائب امام زمان هستند. و إلا امام راحل عظیم الشان، آن هم در سنّ هشتاد سالگی، چگونه می‌توانست حکومت تشکیل دهد؟! آن هم با وجود آن فتنه‌های اوّل انقلاب که صحبتش را کردم و دیگر نمی‌خواهم بگویم که تکرار مکررات بشود، هم خوزستان، هم کردستان، هم مازندران (توده‌ای‌ها و فدایی‌ها که می‌خواستند خود را مانند میرزا کوچک خان نشان دهند و در آمل عزیز، هزار سنگر به وجود آمد و ...) هم سیستان و بلوچستان و ...

آذربایجان هم همین اوضاع را داشت که در آن‌جا یک کسی در لباس مرجعیت قد علم کرده بود و متأسفانه یک قشر عظیم مملکت، مثلاً آذری‌ها می‌خواستند علیه نظام قیام کنند. گرچه بحمدلله و المته آیت‌الله شهید قاضیو آیت‌الله العظمی مدنی که خودشان، ستون‌های فقهی نجف بودند در آن‌جا حضور داشتند و برای مردم آذربایجان بیداری درست کردند. آن مردان الهی که بیان کردند: وقتی آن دو بزرگوار به ایران آمدند، آیت‌الله العظمی خویی گریه کردند و فرمودند: ارکان فقه نجف رفتند و تمام شد. لذا آنان با این که خودشان می‌توانستند مسند مرجعیت را داشته باشند، اما خودشان را سرباز امام می‌دانستند.

منافقین در همه جا قد علم کرده بودند، پیشگام و فدایی خلق و فدایی اکثریت و ... که مانند قارچ مدام رشد می‌کردند. حالا با این همه، آیا واقعاً امام می‌توانست این‌ها را جمع و جور کند. به خدا قسم، اگر حضرت حجت (عج) نبود، امام نمی‌توانست. مگر شوخی است؟!

حالا هم در زمان ما، فتنه ۷۸ و فتنه ۸۸ که طبق فرموده امام المسلمین هنوز آثارش هست، آیا این‌ها را امام المسلمین می‌توانست از بین ببرد؟ خیر. بیان می‌کنند: فتنه ۸۸، چند تا شوروی سابق را که تکه تکه شد و پانزده کشور شد، زمین می‌زد! چه کسی توانست یاری کند؟ جز دعا و عنایت و راهنمایی خود حضرت حجت بود که اشاره می‌کردند که باید چه کار کرد؟! ما به این مطلب، یقین صد در صد داریم.

حالا این در دست من و تو امانت است که چه کسانی را بفرستیم. ما هم مانند صدر اسلام نگوییم: همه این‌ها بچه‌های انقلاب هستند. آن‌ها هم می‌گفتند: همه صحابه پیامبر هستند. آن‌هایی که ادعا می‌کردند در خط امام هستند، دروغ می‌گفتند؛ چون بعدها بیان کردند: اصلاً ما با ولایت مطلقه فقیه همان موقع هم مخالف بودیم، اما تا ایشان زنده بود، می‌ترسیدیم بیان کنیم. خودشان اقرار کردند.

لذا باید دقت و مواظبت کرد که یک موقع فریب نخوریم و مجلسین را از دست بدهیم. همه این‌ها یکی نیستند. اگر یکی بودند که انگلیسی‌ها نمی‌گفتند: به چه کسی رأی بدهید و به چه کسی رأی ندهید. معلوم می‌شود به تعبیر عامیانه آن‌ها هم صابونی به دلشان زدند. گرچه امروز حضرت امام خامنه‌ای آب پاکی را در دست همه‌شان ریختند و مطالب اساسی را بیان فرمودند.

البته ناگفته نماند برخی از دوستان گله دارند که برخی از افرادی که در لیست سی نفره اصولگرایان هستند، متأسفانه چنین و چنان کردند و افولگرا بودند، نه اصولگرا. من هم قبول دارم که برخی این‌طور بودند، اما عزیزان حالا دیگر شده و هیچ چاره‌ای نیست. البته همه این‌شاءالله خوب هستند، اما بالاخره این حبّ به دنیا برای بعضی‌ها کارهایی کرده، ولی اگر به فرض بد هم هستند که من می‌گویم نیستند و نباید این تعبیر را به کار برد، ما باید بین بد و بدتر انتخاب کنیم. اگر این لیست را دست‌کاری کنیم، خراب می‌شود. یعنی دو نفر به این می‌دهند، دو نفر به آن می‌دهند و در آخر سبب می‌شود که دیگران بالا بیایند.

در خبرگان چون تعداد محدودی است مشخص است و می‌توانید یکی دو نفر را جابه‌جا کنید. معلوم هم هست و بالاخره خودتان هم می‌دانید. حالا یکی، دو نفر را هم خواستید تغییر بدهید، ایرادی ندارد و موازنه را خیلی عوض نمی‌کند. اما سی نفر را هر طور هست کامل بدهید.

اوّلًا حوصله به خرج بدهید و همه را بنویسید. چون مثلاً برخی در مورد خبرگان هم گفتند که ما به کوری چشم دشمنان، همین سه نفر را می‌دهیم. اما بدانید که ای بسا دشمن این گونه گفته که شما فقط این سه نفر را بدهید و بعد بقیه از لیست‌های دیگر بالا بیایند. لذا این را هم حواستان باشد که شانزده تا و سی تا را همه را بنویسید.

چون می‌دانید رأی شما اثر دارد. رأی یک مرجع عظیم الشان اثر دارد، رأی یک دکتر و پروفیسور اثر دارد، رأی یک روستایی هم اثر دارد. فرق نمی‌کند و همه یکی است.

لذا از بس دغل‌باز هستند و خودشان چنین کارهایی می‌کنند، بیان کردند که اصولگرایان می‌خواهند یک میلیون آدم را از شهرستان‌ها بیاورند.

پس عزیزان! مراقب باشید. باز هم سر و ته صحبت ما را نبرند و مودی‌گری کنند، مثلاً ما می‌گوییم: «و لا تقربوا الصلاة و انتم سکاری»، اما آن‌ها «انتم سکاری» را نمی‌گویند و می‌گویند: فلانی گفت: نماز نخوانید. لذا برخی رسمشان شده که یک مقدار از حرف‌های ما را جدا کرده و در شبکه‌ها قرار می‌دهند. ما از این چیزها ابا نداریم و نمی‌ترسیم. اگر بپذیرند و در این راه باشیم، از خدا و خود حضرت خواستیم که تا آخرین قطره خونمان بتوانیم برای این نظام و ولایت و حضرت حجت کار کنیم، اگر قبول کنند. از این تبلیغات نمی‌ترسیم و عقب نمی‌نشینیم. گرچه برخی مواقع سایت‌های خودمانی هم این مطالب ما را حذف می‌کنند. اما آن‌های دیگر هم اگر صدای ما را شنیدند، بدانند کور خواندند و ما دفاع از ولایت را داریم و عقب نخواهیم نشست. **إن شاء الله** تا زنده‌ایم، سرباز ولایت هستیم. البته باید دعا کنیم که خدا همه ما را از لغزش محافظت کند.

پس حتماً به این لیست رأی دهید که امروز هم مثل آن روز نشود و اشتباه نشود. نگویند: اکثریت گفتند این، پس ما هم به آن رأی دهیم. لیست را داشته باشید و بدانید که باید دندان بر روی جگر بگذارید و اگر تصوّر هم می‌کنید که بد هستند، بهتر است تا بدتری بیاید. چون هجمه و حمله‌های آنان زیاد است.

مجلسین اگر از دست برود، داعش را هم وسط قضیه می‌کشند، خیلی مهم است. این را از باب تبلیغ و ... نمی‌گوییم؛ چون برای هیچ حزبی نیستیم. ولی جانمان را هم در راه ولایت می‌دهیم. اما امروز، روزی نیست که غفلت کنیم. لذا به همه از طرف من حقیر بگویید که حتماً تا نفر آخر هم بنویسید و بی‌حوصلگی به خرج ندهید. اثر دارد. یقین بدانید اثر دارد و مواظب و مراقب باشید.

اگر انجام ندهیم، یک موقعی می‌بینی مانند مدینه، سقیفه‌ای درست می‌شود. خیلی جالب است دارد بعد از آن قضایا هم، باز بی‌بی با آن حالشان دست از ولایت برنداشتند.